

بررسی پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ولیعهدی «محمد بن سلمان» در عربستان

تغییر شبه‌انقلابی، افول آل سعود را تسریع می‌کند

هادی آذری: عربستان بعد از سال ۲۰۱۱ و موج خیزش‌های بهار عربی، از آنجا که آینده خود را در آینه دولت‌های لیبی و مصر می‌دید، به‌ویژه پس از مرگ «ملک عبدالله» از یک کشور محافظه‌کار به کشوری ماجراجو در منطقه بدل شد. این را به‌خوبی در مداخلات نظامی آشکار سعودی‌ها در یمن و بحرین می‌توان دید، اما تغییر ولیعهد در کنار آغاز تقابلی جدی با قطر، دو اتفاق مهم دیگری است که نشان از تغییرات گسترده‌تر در درون و برون عربستان دارد. برای بررسی ابعاد گسترده‌تر علل، انگیزه‌ها و پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی این رخدادها با «اسیدرضا موسوی‌نیا»، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه‌طباطبایی، به گفت‌وگو نشستیم.

✚ **تغییر ولیعهد عربستان و جایگزین‌شدن «محمد بن‌نایف» با بن‌سلمان در سیاست داخلی عربستان و ساختار قدرت این کشور چه تغییری در پی خواهد داشت؟**

پیش از پاسخ‌گفتن به این سؤال، برای اینکه فهم و درکی از تحولات داخلی عربستان به دست آوریم، باید قاعده توزیع قدرت در خاندان آل‌سعود را تبارشناسی کنیم. از دیرباز سیاست آل‌سعود این‌گونه بوده که قدرت را در میان قبایل مهم و تأثیرگذار از طریق پیوندهای سببی با اعطای پست‌های دولتی تقسیم‌کنند. بعد از دو دولتی که از سوی محمد بن سعود و محمد بن‌عبداللهوب و نوادگان آنها در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی در عربستان بنیان گذاشته شده و هر دو به دست «ابراهیم پاشا»، پادشاه مصر منقرض شدند، نوبت به دولت سوم رسید که از سوی ملک عبدالعزیز، پدر پادشاه کنونی عربستان، یعنی ملک سلمان تأسیس شد. ملک عبدالعزیز بعد از ۳۱ سال جنگ داخلی، در سال ۱۹۳۲ میلادی به پادشاهی رسید. بعد از آن بود که شبه‌جزیره حجاز با عرب به‌عنوان پادشاهی عربستان‌سعودی نام‌گذاری شد. وصیت ملک عبدالعزیز به‌عنوان بنیان‌گذار پادشاهی آل‌سعود که از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۳ قدرت را در دست داشت، این بود که بعد از مرگش، به‌ترتیب فرزندان ارشد قدرت را به دست بگیرند و همین اتفاق هم رخ داد؛ یعنی این قاعده از سال ۱۹۵۳ تا زمان به‌قدرت‌رسیدن ملک فهد در سال ۱۹۸۱ در عربستان رعایت می‌شد. ملک فهد در حالی در ۱۹۸۱ به پادشاهی رسید که استثنائا فرزند ارشد نبود. درواقع شورای سلطنت او را به‌خاطر لیاقت و توانایی‌اش پادشاه کرد. در هر صورت ملک عبدالله نیز بعد از مرگ فهد، از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ به مدت ۱۰ سال رسماً پادشاه عربستان بود و بعد از او نیز ملک سلمان بر تخت پادشاهی نشست. بنابراین اتفاقی که اکنون شاهد آن هستیم، سبقه تاریخی دارد. ملک فهد نیز در حالی به سلطنت رسید که فرزند ارشد نبود. در اتفاق اخیر نیز محمد بن‌سلمان در حالی به‌عنوان ولیعهد معرفی شده که فرزند سوم است، البته علاوه بر توجه ویژه پادشاه به این جوان، محمدبن‌سلمان از طریق مادری به یک قبیله بسیار قدرتمند در عربستان به نام «حصیلن» متصل می‌شود و به همین خاطر از حمایت آنها برخوردار خواهد شد؛ حمایتی که نه‌تنها محمد بن‌نایف، بلکه برادران محمد بن‌سلمان نیز فاقد آن هستند.

یک تحول مهم دیگر در ساختار قدرت عربستان‌که در دوران ملک عبدالله به وقوع پیوست، تأسیس ولیعهدی دوم بود که با تصمیم شخصی خود او صورت گرفت و نه شورای سلطنت. ملک عبدالله در دوران حیاتش، ملک‌سلمان را به‌عنوان ولیعهد اول و «عبدالله مقبر بن‌عبدالعزیز» را که مادری یمنی داشت به‌عنوان ولیعهد دوم معرفی می‌کند. این در حالی است که بر اساس سنت در عربستان، شاهزادگانی که از طرف مادری، اصالتی یمنی دارند به قدرت نمی‌رسیدند، اما ملک عبدالله شکلی از توزیع قدرت را در پیش گرفت که در آن هم سبدری‌ها و هم جناح مقابل؛ یعنی شبیری‌ها قدرت می‌گرفتند؛ به‌عنوان مثال، فهد و همین ملک سلمان به جناح سدیری‌ها تعلق داشتند و در مقابل عبدالله، نایف و مقرن در جناح شبیری‌ها قرار می‌گرفتند. درواقع عبدالله ترتیب ولیعهد‌ها را به‌گونه‌ای جیده بود که به صورت چرخشی، یک دوره سلطنت در اختیار سدیری‌ها و در دوره بعد در اختیار شبیری‌ها قرار بگیرد. این در حالی است که ملک سلمان با تغییر ولیعهد عملاً این چرخش را برهم زده است. پس در انتصاب اخیر سعود، دو تغییر اساسی اتفاق افتاده است. با انتصاب محمدبن‌سلمان و کناررفتن محمد بن‌نایف، اولاً قدرت به طور کامل در اختیار سدیری‌ها قرار گرفت و مهم‌تر آنکه قدرت از فرزندان ملک عبدالعزیز به فرزندان سلمان بن‌عبدالعزیز منتقل خواهد شد.

✚ **نقش ملک سلمان را در این تغییر چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

ملک سلمان درواقع به قاضی‌القضات خاندان آل‌سعود مشهور است. در ۵۰ سالی که به‌عنوان حاکم و امیر ریاض فعالیت داشت، بسیار پرکار و به مردم نزدیک بود. از ملک سلمان همچنین به‌عنوان پلی میان آل‌شیخ و آل‌سعود یاد می‌شود. آل‌شیخ درواقع فرزندان محمد بن‌عبداللهاب هستند که در کنار محمد بن‌سعود اولین دولت عربستان را در سال ۱۷۴۴ پایه‌گذاری کردند. ملک عبدالله با آل‌شیخ دچار مشکل شده بود و آل‌شیخ به‌شدت از او انتقاد می‌کردند، اما ملک سلمان به خاطر نقش میانجیگری میان آل‌شیخ و آل‌سعود، در دوران پادشاهی‌اش توانست بسیاری از تنش‌های را که در دوران عبدالله کنار گذاشته شده بودند دوباره برگرداند. سلمان زمانی که به قدرت رسید، با هدف انتقال قدرت از پسران عبدالعزیز به نسل بعد، برادر و آخرین فرزند ملک عبدالعزیز، یعنی مقرن را از ولیعهدی کنار گذاشت و محمد بن‌نایف، وزیر کشور، را به‌عنوان ولیعهد اول و محمد بن‌سلمان، پسر خود، را به‌عنوان ولیعهد دوم برگزید تا همان سیاست توزیع قدرت میان سدیری‌ها و شبیری‌ها را ادامه دهد. بعد از این دو نیز «مطعب» فرزند عبدالله و رئیس گارد سلطنتی، قرار داشت. با این کار مثلث قدرتی با سه محمد در رأس قدرت عربستان شکل گرفت، اما با این تغییرات اخیر، ملک سلمان عملاً قدرت را در فرزندان خود متمرکز کرد.

✚ **بن‌سلمان و بن‌نایف از چه جایگاه وزنی در سیاست داخلی عربستان برخوردارند؟**

ملک سلمان زمانی که به قدرت رسید، تمام شوراهای سابق در دوران سلطنت عبدالله را منحل کرد و دو کمیته اصلی تشکیل داد. یک کمیته امنیتی– نظامی بود که در آن ۹ وزیر زیر نظر محمدبن‌نایف فعالیت داشتند. کمیته دیگر، کمیته اقتصاد و توسعه بود که ۲۳ وزیر تحت هدایت محمد بن‌سلمان گرد هم آمده بودند. در واقع ملک‌سلمان یک نخست‌وزیر امنیتی و یک نخست‌وزیر اقتصادی دارد و او حالا نخست‌وزیر امنیتی– نظامی خود را کنار گذاشته است.

محمد بن‌نایف که به‌تازگی از قدرت کنار گذاشته شد، از جایگاه ویژه‌ای در خاندان آل‌سعود برخوردار و بسیار مورد احترام است. یک‌بار بیشتر ازدواج نکرده و سلامت مالی و اخلاقی از زبان‌زد آل‌سعود است. علاوه‌براین، ثرور ناموفقی که القاعده علیه او ترتیب داد، او را بیش‌ازپیش در خاندان آل‌سعود محبوب کرد. او همچنین سال‌ها پست حساس وزارت کشور را برعهده داشت که مادر وزارتخانه‌ها در عربستان سعودی محسوب می‌شود و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چراکه وزارت خارجه، سیاست‌های خود را زیر نظر وزارت کشور تعیین می‌کند. محمد بن‌نایف همچنین مسئولیت مبارزه با القاعده را برعهده داشت و همین مسئله باعث شده تا کاخ سفید نگاه مثبتی به او داشته باشد؛ به‌طوری‌که وقتی هنوز معاون وزیر کشور بود، اواما با او دیدار کرد.

در مقابل بن‌سلمان نیز از وزن بالایی در خاندان سعودی برخوردار است. داشتن پست‌های مهمی، مانند وزیر دفاع، رئیس دربار سلطنتی، منشی ویژه



ملک‌سلمان و همچنین ریاست شورای اقتصادی– اجتماعی باعث شده تا از او به‌عنوان پدیده آل‌سعود یاد شود. از جمله ابتکارات اقتصادی او می‌توان به واگذاری سهام شرکت «آرامکو» یا کم‌کردن وابستگی اقتصادی عربستان به نفت اشاره کرد که اقدام مهمی محسوب می‌شود.

✚ **تفاوت بین بن‌سلمان و بن‌نایف در سطح سیاست‌های منطقه‌ای را در چه می‌دانید؟**

محمد بن‌نایف در دورانی که وزارت کشور را در دست داشت، مانند پدرش مسئول رسیدگی به پرونده ایران بود و نگاه متعادلی به ایران داشته و دارد و به تبعیت از پدرش معتقد بود که اختلافات با ایران باید مدیریت شود. محمد بن‌سلمان این‌گونه نیست. او جزء چهره‌هایی است که نگاهی بسیار منفی به ایران دارند و معتقد به تقابل و تعارض با ایران است. علاوه بر اختلاف دیدگاه این دو بر سر ایران، محمد بن‌نایف به شکلی آشکار، در دنبال ائتلاف با اسرائیل نبود، اما محمد بن‌سلمان مشخصاً چنین هدفی را دنبال می‌کند.

✚ **در سطح بین‌المللی و رابطه با آمریکا چطور؟**

محمد بن‌نایف بر این باور بود که عربستان باید وابستگی‌اش را به آمریکا کم کند. بعد از بهار عربی زمانی که به تعبیر خاتم هیلاری کلینتون، آمریکا «حسنی مبارک»، رئیس‌جمهوری سابق مصر را پِشت در نگه داشت، این اتفاق تلنگری بود برای حاکمان سعودی به‌ویژه محمد بن‌نایف. او معتقد بود عربستان سعودی باید سرخ آمریکایی خود را از دست آمریکا خارج یکنـد. یکی از دلایل حمله عربستان به یمن نیز همین بود. «هنری مورگنتاؤ، در نظریه روابط بین‌الملل خود، کشورها را به سه دسته تقسیم می‌کند؛ دسته‌ای از کشورها، کشورهای محافظه‌کارند و از نحوه توزیع قدرت و وضعیت موجود راضی‌اند. گروه دوم، به‌عنوان کشورهای تجدیدنظرطلب شناخته می‌شوند که از توزیع قدرت ناراضی بوده و به دنبال تغییر وضع موجودند. دسته سوم، کشورهایی هستند که به دنبال افزایش پرستیژتـنـد. محمد بن‌نایف معتقد بود که عربستان بعد از بهار عربی، باید از یک کشور محافظه‌کار، به کشوری تبدیل شود که به دنبال افزایش پرستیژ باشد؛ یعنی در منطقه نمایش بدهد که می‌تواند بدون آمریکا نیز بقا و امنیت خود را حفظ بکند؛ بنابراین اگر قدرت در دست محمد بن‌نایف می‌ماند، قادر بود بسیاری از بحران‌های پیش‌روی عربستان در بُد قدرت داخلی و منطقه‌ای را مدیریت کند.

من ریشه این تغییر قدرت در عربستان را بیشتر مسائل داخلی می‌دانم تا تحولات منطقه‌ای. درواقع به نظر ولیعهدی محمد بن سلمان پاسخی است به تناقضات داخلی خود عربستان و بحران‌هایی که این کشور در داخل در پیش دارد. البته به واسطه نگاه مثبت محمد بن سلمان به آمریکا و نگاه منفی او به ایران، برخی تغییرات در سیاست خارجی و منطقه‌ای عربستان ناگزیر خواهد بود؛ اما اینها تغییراتی عمده نیستند



در مقابل، چشم امید بن‌سلمان به آمریکاست. به‌همین‌دلیل در انعقاد این قرارداد ۱۱۰میلیارددلاری نقش بسزایی ایفا کرد. او تاکنون نشان داده قصد دارد اکثر تخم‌مرغ‌های خودش را در سبد آمریکا بچیند. در مقابل، بن‌نایف به سیاق ملک‌عبدالله تخم‌مرغ‌های خود را در سبد کشورهای مختلف تقسیم می‌کرد. به عبارتی الگوی محمدبن‌نایف، ملک‌عبدالله و الگوی محمدبن‌سلمان، ملک‌فهد است.

✚ **از محمد بن‌سلمان به‌عنوان نخست وزیر اقتصادی– اجتماعی عربستان یاد کردید. فکر می‌کنید در صورت به سلطنت رسیدن او، چه تغییرات اقتصادی دیگری در عربستان رقم بخورد؟**

فروش بیشتر سهام شرکت آرامکو می‌تواند جزء اقدامات تأثیرگذار محمد بن‌سلمان باشد. این مسئله باعث کاهش قیمت جهانی نفت خواهد شد. با توجه به نگاه امنیتی عربستان نسبت به مسائل اقتصادی و همچنین جایگاه ویژه این کشور در صنایع پتروشیمی، در جهت تضعیف بازار پتروشیمی ایران در سطح جهانی حرکت خواهد کرد؛ بنابراین در آینده یکی از جنگ‌های میان ایران و عربستان که هیچ کولوله‌ای نیز در آن شلیک نخواهد شد، جنگ در عرصه نفت و پتروشیمی خواهد بود.

✚ **آیا احتمال افزایش تنش‌ها در خاندان سعودی وجود دارد یا سایر اعضای خاندان آل‌سعود با این وضعیت کنار خواهند آمد؟**

با یک نگاه خطی به تاریخ باید بگوییم که سنت تغییر قدرت در عربستان دچار یک تحول جدی شده است. در واقع سلمان از یک سو قدرت را در نسل دوم فرزندان عبدالعزیز و از سوی دیگر در میان فرزندان خودش متمرکز کرده است. این حتما اعتراض آل‌شیخ و سایر فرزندان و نوادگان ملک‌عبدالعزیز

جهان



و ملک‌عبدالله را در پی خواهد داشت. از دیگر سو، سلمان دست به حذف ولیعهد اول، یعنی محمدبن‌نایف زده است که از نفوذ و محبوبیت بالایی در میان آل‌سعود برخوردار است.

محمدبن‌نایف ساکت نخواهد نشست؛ یعنی ما در آینده شاهد شکل‌گیری انتلافی از جناح شبیری‌ها یعنی فرزندان عبدالله و فرزندان نایف در مقابل فرزندان سلمان خواهیم بود. البته درحال‌حاضر وزارت کشور در اختیار برادرزاده نایف قرار دارد. در واقع سلمان کوشیده با این اقدام به نوعی همچنان موازنه قدرت را تا حدی حفظ کند و فرزندان نایف را به کل از ساختار قدرت حذف نکند.

✚ **گفتید آل‌شیخ از رابطه خوبی با ملک سلمان برخوردارند و حتی بسیاری از مفتی‌های آل‌شیخ در دوران پادشاهی او دوباره به قدرت بازگشتند. با این تفاسیر چرا باید علیه محمدبن‌سلمان ائتلاف کنند؟**

هرچند بخش زیادی از آل‌شیخ با سلمان همسوئی دارند، اما آل‌شیخ نیز کاملاً یک طیف یک‌دست نیست. از میان سه طیف روحانیون سنتی دولتی و غیردولتی، مذهبیین نوگرا و تکفیری‌ها، طیف اول از پتانسیل چندیانی برای مخالفت با این روند برخوردار نیست اما طیف دوم یعنی مذهبیین نوگرا به واسطه نزدیکی بسیار زیاد به محمد بن‌عبدالله و محمد بن‌نایف، پتانسیل مخالفت با این تغییر را دارند. این طیف به پذیرش اجتهاد و عبور از قرائت خشک از اسلام و رابطه با ایران اعتقاد دارند.

✚ **با این تفاسیر، احتمال وقوع ناآرامی‌های مدنی در عربستان را چقدر محتمل می‌دانید؟**

تا الان جامعه عربستان از طریق توزیع ثروت و پول مدیریت شده است. از دیگر سو، عربستان یک ساختار قبیله‌ای دارد و هنوز بسیاری از اختلافات در دربارهای عام سلطنتی حل و فصل نمی‌شود. در واقع در این ساختار قبیله‌ای همواره تلاش می‌شود رضایت قبایل مهم و قدرتمند جلب شود. اما نمی‌توان شکل‌گیری طیف جوان، تحصیل‌کرده و نواندیش را نادیده گرفت که از قضا ارتباطات گسترده‌ای با خارج از کشور دارند. این قشر جوان و تحصیل‌کرده لزوماً خودش را در آن ساختار قبیله‌ای تعریف نمی‌کند. هنوز جنبشی شکل نگرفته است اما پتانسیل شکل‌دهی به یک جنبش اعتراض مدنی را دارند.

✚ **آیا می‌توان ولیعهدی محمد بن‌سلمان را که از قضا با نگاه آن دشمن جوان و نواندیش قربات‌هایی هم دارد پاسخ حاکمان سعودی به همین**

مطالبات این قشر جدید دانست؟

اعطای آزادی‌های مدنی بیشتر جز، برنامه‌های محمدبن‌سلمان خواهد بود اما در زمان حیات پدر دست به چنین اقدامی نخواهد زد. محمد بن‌سلمان به دنبال ایجاد اصلاحات ریشه‌ای و عمیق در عربستان است اما این اصلاحات قرار است در جامعه‌ای صورت گیرد که مملو از تناقض است. خطرناک‌ترین لحظه برای حکومت لحظه‌ای است که می‌خواهد دست به اصلاحات بزند. اتفاقی که برای شوروی افتاد را فراموش نکنیم. گورباچف هیچ‌گاه به دنبال فروپاشی شوروی نبود. او می‌خواست کمونیسم را نجات دهد اما اصلاحات او به جای نجات و احیای کمونیسم، کمونیسم را کشت. بنابراین اصلاحات موردنظر محمد بن‌سلمان لزوماً منجر به رضایت طبقات جوان نخواهد شد. این اصلاحات می‌تواند نقض غرض کند؛ یعنی موجب شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی و نابودی آل‌سعود شود. به اعتقاد من، محمد بن‌سلمان به جای فریه‌کردن قدرت، قدرت را در عربستان باد خواهد کرد.

✚ **منظور از این فریه و باد شدن قدرت چیست؟**

فریه‌شدن یعنی اینکه محمدبن‌سلمان بعد از مرگ پدر، با فاصله‌گرفتن از نظام پادشاهی و تقسیم قدرت قبیله‌ای و هم‌زمان حرکت به سوی ایجاد یک نظام دموکراتیک، ساختار جدیدی از قدرت را در عربستان مستقر کند. خود مسئله انتخابات نمونه‌ای از فریه‌شدن قدرت است که حاکمیت را تقویت می‌کند. این در حالی است که محمد بن‌سلمان به لطف ارتباط عمیق با آمریکا به دنبال باکردن قدرت در عربستان است؛ حباب قدرتی که هر لحظه در خطر ترکیدن قرار دارد. همین که قدرت در اختیار و انصار آل‌سعود است، نشانه باشدن قدرت در عربستان است. محمد بن‌سلمان برای مدیریت بحران‌های داخلی از طرف آل‌شیخ، رقبای داخلی و مطالبات نسل جوان و معادلات پیچیده در سطح منطقه‌ای، به سبب داخلی و برجسته‌کردن یک دشمن خارجی خواهد رفت که ایران است و از طرف دیگر اتکای خودش را به لطف دست‌ودلبازی در خرج دلارهای نفتی با آمریکا افزایش خواهد داد. در داخل هم به سراغ پیاده‌کردن اصلاحاتی خواهد رفت که رضایت نسل جوان را جلب کند. اما همان تناقض‌های ذاتی قدرت در عربستان درنهایت امر می‌تواند به پاشنه‌اشیل محمدبن‌سلمان بدل شود. همین تبعیضی که علیه شیعیان در عربستان وجود دارد، می‌تواند یکی از پتانسیل‌های شکل‌گیری یک جنبش اعتراضی باشد.

✚ **پس آیا می‌توان قدرت‌گرفتن محمدبن‌سلمان را شروع یک پایان ناگزیر دانست؟**

به اعتقاد من، تناقضات جدی و بنیادینی که در ساختار قدرت عربستان در هزاره جدید میلادی وجود دارد، منجر به بحران‌هایی خواهد شد که حکومت آل‌سعود را ساقط خواهد کرد. البته نمی‌توان زمان دقیقی برای آن پیش‌بینی کرد ولی این تغییر شبه‌انقلابی قدرت با انتخاب ولیعهد جدید، وقوع آن بحران را تسریع خواهد کرد. از دیگر سو، هزینه‌های بقای آل‌سعود با آمدن بن‌سلمان افزایش خواهد یافت. با توجه به تلاش عربستان برای پایین‌آوردن قیمت نفت به منظور تضعیف ایران، این به مشکلات عربستان دامن خواهد زد که همواره کوشیده بحران‌های داخلی را از طریق هزینه‌کرد دلارهای نفتی مدیریت کند.

ادامه در صفحه ۱۱

روزنه

جنگ‌های نامنظم خاورمیانه

معادلات نظامی و موازنه رعب در خاورمیانه نسبت به سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۲ به شکلی عجیب و باورنکردنی تغییر کرده است. از سال ۱۹۶۴ که جنبش ملی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین با به عرصه مبارزه مسلحانه در خاورمیانه (اردن و لبنان) گذاشتند، هیچ نیروی دیگر نظامی‌ای نبود تا بتواند امنیت اسرائیل را با تهدید جدی مواجه کند. فرض بر این بود که سازمان‌های مبارزاتی چپ و ملی‌گرای فلسطینی پس از ناامیدی از ارتش‌های عربی، خود به دنبای مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل برای احقاق حقوق فلسطینی‌گام نهاده‌اند. پیرونده سازمان آزادی‌بخش فلسطین «ساف» و جنبش ملی آزادی‌بخش فلسطین «فتح» و دیگر گروه‌های چپ‌گرای فلسطینی با هجوم اسرائیل به لبنان و محاصره بیروت در سال ۱۹۸۲ به‌سرعت در هم پیچیده شد و عملاً جایی برای عملیات نظامی فلسطینی در لبنان باقی نماند. اما هجوم ارتش اشغالگر اسرائیل به لبنان و محاصره بیروت موجب تولد جبهه مقاومت ملی و سپس مقاومت اسلامی لبنان، «حزبالله» شد. از سال ۱۹۸۲ این مقاومت اسلامی لبنان بود که رهبری عملیات نظامی علیه ارتش اشغالگر اسرائیل در لبنان و جنوب آن را برعهده گرفت. از آن روز‌ها تا سال ۲۰۰۰ که سال عقب‌نشینی ارتش اسرائیل و فروپاشی ارتش آزاد لبنان در جنوب بود، مقاومت اسلامی همچنان به تکامل و بالندگی خویش ادامه داد تا آنکه به یکی از بزرگ‌ترین لشکرهای جنگ‌های نامنظم خاورمیانه تبدیل شد.

هربار تلاش اسرائیل برای نابودی این ریشه‌کنی مقاومت اسلامی لبنان، در جنوب بود، مقاومت اسلامی لبنان، «حزبالله»، ناکام ماند و حتی حمله سراسری زمینی، هوایی و دریایی اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۲۰۰۶ در قالب جنگ ۳۳ روزه نیز نتوانست این سازمان نظامی و تشکیلاتی یقردت را نابود یا ریشه‌کن کند. از سال ۲۰۰۹ میلادی و با رشد جنبش موسوم به بهار عربی با قیام مردم کشورهای تونس و مصر، آمریکا بازی جدیدی را در منطقه آغاز کرد که تاکنون همچنان ادامه دارد. این جنبش‌ها به‌جای آنکه خلیج‌فارس را درگیر خود کرده است، وقت آن رسیده تا آمریکا تجدیدنظری جدی در سیاست‌هایش در خاورمیانه کند. طرح‌های جزئی مانند برقراری آتش‌بس در جنوب‌غرب سوریه یا دیگر نقاط سوریه موجب پایان بحران نظامی سوریه نخواهد شد. در حقیقت از نگاه آمریکا، آتش‌بس‌های این‌چنینی حفظ موقعیت مجموعه‌های مسلح وابسته به آمریکا در سوریه است تا مواقع لزوم از آنها علیه سوریه و نیروهای همپیمانش و حتی روسیه استفاده کنند. آمریکا خود بهتر از دیگران می‌داند اگر نیروی زمینی به سوریه اعزام کند، جنگ بزرگ صورت عـملـا نشـی داده می‌شود که آمریکا مسیر هرج‌ومرج هوشمندانه را پیگیری می‌کند و البته در چنین شرایطی وقوع و توسعه هرگونه جنگی در منطقه خاورمیانه برعهده آمریکا خواهد بود.

منبع: ایستا

نگاه

مصائب عراق بعد از داعش

ابراهیم المرعشی*

روز ۲۹ ژوئن سال ۲۰۱۴، ابوبکر البغدادی، رهبر داعش درحالی‌که روی منبر مسجد نوری موصل ایستاده بود، خلافت خودخوانده‌اش را اعلام کرد. سه سال بعد در همان روز، نیروهای نظامی عراقی این مسجد را تصرف کردند. حیدر العبادی، نخست‌وزیر عراق از توپتر، به عنوان منبری الکترونیک برای تجلیل پیروزی علیه داعش در عراق استفاده کرد. گرچه تاریخ تصرف مسجد به رنگ‌وبوی نمادگرایی آغشته است، نمایشی و تئاترگونه‌بودن رویدادها نمی‌تواند پوشاننده هراس و نگرانی عراقی‌ها و جامعه بین‌المللی درباره این موضوع باشد که اعلام پیروزی حیدر العبادی زده‌نگام است چراکه داعش هنوز به‌طورکامل در موصل نابود نشده، یا بدتر از این، ممکن است در عملیاتی هماهنگ مجدداً به شهر بازگردد. با این همه پیروزی نظامی عراق حلاً فضای طرح راهکاری سیاسی برای سروسامان دادن به شهر را گشوده است. توانایی داعش برای تهدید این کشور در آینده درنهایت بسته به این است که دولت عراق چگونه این روند حساس را مدیریت کند.

تأمین امنیت مراکز شهری

بین سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶، بعد از اینکه داعش از شهرهای عراق نظیر تکریت، فلوجه و رمادی بیرون رانده شد، مدیریت دولت مرکزی برای بازسازی و اسکان مجدد این مراکز شهری به دلیل فقدان بودجه و عزم سیاسی، سردستی و سست بود. می‌توان گفت همین امر درباره آن دست محله‌های موصل که در چند ماه گذشته از داعش آزاد شده‌اند، صادق است. هم‌زمان با کنترل مجدد دولت مرکزی بر موصل، باید این نکته را یادآوری کرد که در درجه اول این شیوه حکومت‌داری بغداد بر موصل بود که شرایط حاصلخیزی برای رشد و ظهور داعش را در این شهر فراهم کرد. بازسازی و اسکان مجدد عواملی کلیدی خواهد بود که می‌تواند شهروندان موصل را با دولت مرکزی سازگار کند. این مسئله‌ای بسیار مهم است چراکه نیروهای داعش هنوز در محله‌های اطراف موصل حضور دارند و با احتمال زیاد سلول‌های خفته‌ای در مناطق آزادشده شهر دارند. همکاری محلی در مواجهه با چنین تهدیدات ناخوشایندی لازم خواهد بود. بااین‌حال، از سال ۲۰۱۴، یعنی زمانی که ساکنان موصل فعالانه با منفعلانه خود را تسلیم حضور داعش کردند، تاکنون بسیاری چیزها تغییر کرده است. هنوز قوانین وحشیانه داعش در سه سال گذشته، بلکه تحریب مسجد النوری و مناره کج نمادینش بود که هرگونه شناسن این گروه برای کنترل مجدد بر این شهر را دشوار کرد. داعش در واقع با این‌کار تلاش کرد دولت عراق را از پیروزی نمادینش در بازپس‌گیری صحیح و سالم این مسجد محروم کند. این گروه همچنین تلاش کرد پیامی را به ساکنان موصل برساند. داعش پیش‌تر هم آثار باستانی پیمای از اسلام موصل در موزه‌های این شهر و دیگر مکان‌ها مثل نمود را تحریب کرده بود، اما با تحریب این مسجد این پیام را مخابره کرده که ساکنان موصل «مسلمانان واقعی» نبودند. آن‌طور که یکی از خبرنگاران بی‌بی‌سی در گزارش مستند خود آورده بود، زمانی‌که نیروهای داعش از محله‌های موصل بیرون رانده می‌شدند، به مردم محلی می‌گفتند: «شما به خلیفه توجه نکردید، اصلاً لیاقتش را نداشتید».



مردم موصل تحت حکومت داعش متحمل محرومیت احساسی و جسمی شدند و شناسن کمی وجود دارد که آنها اجازه دهند داعش مجدداً اقتدار خود را در این شهر به‌دست آورد. بااین‌حال، گذشته تروماتیک موصل تحت حکومت موصل به‌معنی حمایت از دولت بغداد نیست. این سؤال همچنان درباره آینده عراق باقی می‌ماند: دولت چگونه می‌تواند میان عرب‌های سنی در این شهر و در شهرهای دیگر مثل نینوا، انبار و استان صلاح‌الدین مشروعیت کسب کند. گام‌هایم در جهت بازسازی، اسکان مجدد و شمول سیاسی در سطح داخلی و ملی در نهایت تکلیف صلح را تعیین می‌کند. دراین‌باره ارائه دهد که چگونه یک فرایند سیاسی می‌تواند شرایطی را فراهم کند که در درجه اول منجر به ظهور داعش شود.

دولت عراق چه باید بکند

در این بزنگاه توسعه سیاسی پس‌ا ۲۰۰۳ عراق، توجه به این نکته می‌تواند مفید باشد که در چرس‌هایی از دیگر نقاط درگیری را می‌توان به موصل و دیگر مناطق عراق به‌کار برد که پیش‌تر از اختیار داعش بوده‌اند. نخست، دولت عراق باید برنامه‌ای بریزد که شمول معنادار گروه‌های حاشیه‌ای را تضمین کند. گروه‌هایی که سنی‌های عرب در موصل و استان نینوا و همچنین اقلیت‌هایی مثل مسیحیان و یزیدی‌ها را شامل می‌شوند.

دوم، دولت باید فرای لفاظی‌های محض نشان دهد چگونه نابرابری‌های ساختاری را از بین می‌برد؛ مسائلی مانند فساد و سوءاستفاده از قدرت، به علاوه مؤسسات بخش قضایی. ظرفیت فساد میان این بخش‌ها زمانی افزایش می‌یابد که کمک‌های عراقی و بین‌المللی برای بازسازی عراق سرازیر شود.

سوم، کمک‌های بین‌المللی را می‌توان مشروط به اقدامات اعتمادسازی کرد که منجر به انسجام اجتماعی در موصل و دیگر مناطقی می‌شود که پیش‌تر تحت کنترل داعش بوده‌اند. چنین اقداماتی شامل ایجاد سازوکارهای شکواییه است که فضایی را برای گفت‌وگو میان جوامع موصل و بخش امنیتی فراهم می‌کند. از آنجا که رفتار نیروهای امنیتی عراق موجب بیگانگی بسیاری از ساکنان موصل قبل از سال ۲۰۱۴ شد، برنامه‌های نظارت جوامع میان مردم محلی موصل و نیروهای امنیتی می‌تواند موجب انسجام اجتماعی شود. افسوس، سیاست‌های ملی و منطقه‌ای عراق پیچیده است و شامل بازیگران متعدد خارجی و داخلی است که فقط دستیابی به چنین دستورکاری را دشوار می‌کند. با این حال، پیروزی واقعی در موصل گرفتن مسجدی تحریب‌شده نیست، بلکه استراتژی‌های پایدار و درازمدتی است که نمی‌تواند در یک توپیت ساده حاصل شود.

✚ **استاد تاریخ در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا**

منبع: الجزیره